

باسمه تعالی

دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

جلسه بیست و چهارم

۱۳۹۲/۹/۵

استفاده از شهود عقلی در فلسفه (روند حصولی شدن شهود)

شهود عقلی چگونه به کار فلسفه می‌آید؟ این نکته واضح است که محصول شهود باید در ساحت علم حصولی آورده شود تا در فلسفه بتواند مورد استفاده قرار گیرد، یعنی از علم حضوری به علم حصولی تبدیل شود؛ زیرا فلسفه دانشی حصولی است. حال که باید این روند طی شود، دیگر نمی‌توان گفت که عقل شهودی کافی است. اکنون برآنیم روند حصولی شدن یافته‌های حضوری عقل شهودی را بیان کنیم. در ساحت شهود، تصور و تصدیق، که علمی حصولی‌اند، وجود ندارد. اما این را می‌توان گفت که در متن واقع، که ساحت ادراک شهودی است، بالقوه تصور و تصدیق وجود دارد. منظور از بالقوه بودن این است که خود تصور و تصدیق در ساحت شهود نیست، اما اموری در واقعیت موج می‌زند که هرگاه به ساحت حصولی آورده شود، می‌شود تصور و تصدیق. وقتی می‌دانم «این کاغذ سفید است»، (که گزاره‌ای است برآمده از شهود حسی) این‌گونه نیست که در ذهن خود آن را ساخته باشم، بلکه در خارج یافته‌ام که کاغذ و سفیدی به هم گره خورده‌اند، و میانشان ارتباط وجود داشت، و من در ساحت علم حصولی با استفاده از گزاره، همان را گزارش کرده‌ام. در متن شهود، ارتباط دو شیء را می‌یابیم و در موطن حصول، آن را گزارش می‌کنیم. این گزارش، تصدیق بالفعل است و مبتنی بر تصورات بالفعل، اما ریشه همه اینها در شهود هست که از آن، به تصورات و تصدیق بالقوه تعبیر کردیم.

باید گفت در دل شهود، «فهم» روی می‌دهد.^۱ توضیح فهم شهودی به اختصار چنین است:

هنگامی که عقل شهود می‌کند، در همان موطن شهود، فهم نیز دارد که از آن به «فهم شهودی» تعبیر می‌کنیم. منظور این نیست که پس از شهود در ساحت علم حصولی، فهم حاصل می‌شود. فهم شهودی در دل شهود عقلی روی می‌دهد، یعنی عقلی که در موطن شهود حاضر است و شهود می‌کند، همان عقل فهم هم می‌یابد. فهم شهودی دایره گسترده‌ای دارد، یعنی علاوه بر نفس مشهود، به لوازم ایجابی و حتی سلبی مشهود نیز می‌تواند تعلق بگیرد. برای نمونه، به اصل عدم تناقض اشاره کرده‌ایم. [با شهود وجود، لازمه

۱. در دروس مصباح الانس، در بحث بیان‌ناپذیری، و نیز در مباحثی که در جلساتی دیگر در نقد دیدگاه استیسی داشتیم، درباره فهم شهودی توضیح داده‌ایم.

سلبی آن نیز فهم می‌شود و نیز تطارد ذاتی آن دو در همان موطن فهم می‌شود. [وقتی وجود شهود می‌شود، صفات آن مانند تشخیص هم در همان موطن شهود، فهم می‌شود. به تعبیری، دسته‌ای از معانی در مشهود موج می‌زند، که فهم شهودی آنها را فراچنگ می‌آورد. مبرر علوم حصولی که در مراحل بعد از شهود عقلی است، در همین فهم شهودی است.

برای نمونه، وجود خود را و تشخیص خود را و ارتباط و پیوند میان آن دو را در موطن شهود فهم می‌کنم. از فهم این ارتباط در موطن شهود، به «تصدیق بالقوه» تعبیر می‌کنیم. سپس در مرحله علم حصولی، این فهم به علم حصولی تبدیل می‌شود. روند این فرایند بدین شکل است:

نخست «عقل تحلیلی»،^۱ که کارش انتزاع است، بر پایه فهم شهودی، مفهوم «من» و «تشخیص» را از یکدیگر جدا می‌کند. کار تحلیل و انتزاع عقل، این است که مفاهیم موجود در فهم شهودی را از آن انتزاع کند و از یکدیگر افراز نماید. حال دو تصور حصولی بالفعل حاصل آمده است. روشن است که این مفاهیم را عقل تحلیلی از نزد خود ندارد و نیاورده است، بلکه از شهود گرفته است. کار این عقل این است که مفاهیم مندرک و مندمج در موطن شهود و در فهم شهودی را از یکدیگر ممتاز کند.

سپس «عقل توصیفی» بر اساس ارتباط و تعلقی که مفاهیم افراز شده، در موطن فهم شهودی داشتند، آنها را به یکدیگر می‌پیوندد و تصدیق بالفعل در حیطة علم حصولی پدید می‌آورد. بنابراین تصدیق به گزاره «من متشخص هستم» شکل می‌گیرد.^۲

فعالیتی که عقل تحلیلی و عقل توصیفی دارند، چیزی بیش از گزارش آنچه در شهود عقلی و فهم شهودی گذشته است، نیست. از همین رو است که می‌گوییم علم حصولی فراهم آمده از شهود عقلی، کاملاً مطابق با واقع است. هم واقع معلوم حضوری است و هم عملیات عقلی تبدیل فهم واقع به علم حصولی در منظر و محضر عقل است، بنابراین علم به مطابق و مطابق و مطابقت حاصل است. اصلاً صحنه، صحنه تطابق است. بنابراین علم حصولی فراهم آمده، یقینی است. البته این گونه نیست که عقل توصیفی میان مفاهیم افراز شده پیوند برقرار کند و بعد ببیند که این پیوند ایجاد شده، با واقع مطابقت دارد یا نه، بلکه همان هنگام که عقل توصیفی دست به کار پیوند زدن می‌شود، واقع را می‌بیند و بر اساس آن پیوند را

۱. عقل تحلیلی یکی از کنش‌های عقل است که بر آن «عقل انتزاعی» نیز می‌توان نام نهاد. انتزاع به معنای کندن و جدا کردن است.

۲. بنابراین دیدیم که در ساحت علم حصولی، حاصل آمدن تصور مقدم بر تصدیق است. این نکته را معمولاً منطق‌دانان بیان کرده‌اند، اما چرایی و چگونگی آن را تحلیل نکرده‌اند.

برقرار می‌کند. یعنی می‌بیند و می‌پیوندند و تطبیق می‌کند. از این رو می‌گوییم در خود عمل تصدیق، تطبیق هم هست؛ زیرا همان چیزی را که در واقع دیده است، با پیوند زدن مفاهیم، گزارش می‌کند. این نکته در مرحله فعالیت عقل تحلیلی، یعنی پدید آمدن مفاهیم و تصورات حصولی هم جاری است. عقل تحلیلی نیز با دیدن صحنه واقع، مفهوم را افزای می‌کند و صحنه افزای مفاهیم نیز صحنه مطابقت است، نه اینکه چیزی را بسازد و بعد ببیند که آیا مطابق با واقع ساخته است یا خیر. می‌توان چنین تعبیر کرد که عقل تحلیلی، همان فهم شهودی را گرفته و باز کرده است. اساسا باز کردن (کار عقل تحلیلی) و گره زدن (کار عقل توصیفی) در همان صحنه فهم شهودی انجام می‌شود. اخذ مفاهیم در صحنه انتزاع، اخذ از خارج است که همراه با تطبیق با واقع است. عقل توصیفی هم همان واقعیت ارتباط را که به شهود فهم شده بود، در ساحت علم حصولی توصیف می‌کند. بنابراین در فرایند تبدیل علم حضوری به علم حصولی، خطایی در کار نیست.^۱ حال که گزاره حصولی فراهم آمد، اصل عدم تناقض بدان حتمیت می‌دهد. مطابق بحث بالا، فهم حصولی مفاهیم، کار عقل تحلیلی است. از جمله این مفاهیم، معقولات ثانی فلسفی است.

درباره شیوه تحلیلی که ارائه شد نیز باید بگوییم که توصیف است نه استدلال. در فلسفه غرب، به این روش، «روش پدیدارشناسی» می‌گویند. البته آنچه ما در نظر داریم، پدیدارشناسی بر پایه علم و معرفت یقینی است، اما در پدیدارشناسی غربی لزوماً این گونه نیست. این نکته را هم تذکر می‌دهیم که منظور از برشماری عقل‌های متعدد، برشماری کنش‌های متعدد عقل است؛ یک عقل است که کارهای متعددی را توانا است. درباره کنش‌های متعدد عقل در ادامه سخن خواهیم گفت.

اکنون باید به این نکته پردازیم که شهود عقلی چگونه در فلسفه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۱. غالباً فرایند تبدیل علم حضوری به علم حصولی تحلیل نشده است. گاه می‌گویند این کار خودبه‌خود انجام می‌شود. با تحلیلی که انجام دادیم، نکات پراکنده‌ای که معمولاً گفته می‌شود، جای خود را می‌یابند. مثلاً گفته می‌شود حس تصدیق کننده نیست، بل عقل فاعل تصدیق است؛ حکم کار عقل است. با حس می‌توان سفیدی را درک کرد، اما نمی‌توان حکم کرد که «این کاغذ سفید است». در تحلیل بالا دیدیم که کاملاً این نکته صحیح است و تصدیق یکی از کنش‌های عقل است و در موطن شهود حسی، تصدیق وجود ندارد.

فواید شهود (حسی و عقلی) برای فلسفه

۱) اولاً باید دانست که شهود به‌طور کلی، جزئی است؛ زیرا به امر متشخص جزئی تعلق می‌گیرد. بنابراین یکی از فواید شهود، چه حسی و چه عقلی،^۱ این است که تصورساز است، اما تصور جزئی. اما در فلسفه نیازمند تصورات کلی هستیم. بنابراین مرحله دیگری و کنش عقلی دیگری در کار است به نام «عقل کلی‌یاب». به‌اختصار درباره این کنش عقلی می‌گوییم: ریشه در یافت ذات شیء دارد. عقل کلی‌یاب، ذات‌یاب است. مشائیان می‌گویند فرایند کلی‌سازی مفهوم، به‌گونه تقشیر است، یعنی عوارض مفهوم جزئی را کنار می‌نهیم و به ذات آن می‌رسیم.

در هر حال، معمولاً عقل در آغاز قوت ندارد و برای راه‌یابی به ذات کلی، نیازمند این است که چند مصداق را مشاهده کند. مشاهده چند مصداق کلی، عقل را آماده می‌کند که به ذات آن پی برد. اما بعد از قوت یافتن، با دیدن یک مصداق هم می‌تواند به ذات کلی آن دست یابد.

حال آیا کلی‌یابی در حیطة علم حصولی است یا در همان موطن شهود و حضور انجام می‌شود؟ قابل بحث است. اما ما معتقدیم یکی از کارهای عقل شهودی، فهم ذات است، هرچند ممکن است اوایل بر این کار توانا نباشد. گفتیم که در موطن شهود، فهم شهودی هم در کار است. فهم، به امور مستبطن در مشهود هم تعلق می‌گیرد. فهم شهودی، ذات‌یاب است، می‌تواند به عمق مشهود برسد. حال که ذات نیز در شهود فهم شد، که به‌نحو تصور بالقوه است، عقل تحلیلی آن را انتزاع می‌کند و تصور بالفعل کلی پدید می‌آورد. راه دیگر برای تحلیل کلی‌یابی این است که این کار در حیطة علم حصولی انجام می‌شود. پس از اینکه عقل تحلیلی مفاهیم جزئی را از شهود فراهم آورد، عقل کلی‌یاب مفهوم کلی را می‌سازد. درباره روندی که عقل کلی‌یاب طی می‌کند، باید در جای خود توضیح دهیم.

این تحلیل فقط راجع به مفاهیم موجود در شهود حسی نیست. معقولات ثانی فلسفی برای فلسفه بسیار بااهمیت‌اند. یکی از بحث‌های جدی و مهم این است که فرایند حصول معقولات ثانی فلسفی چگونه است. علامه طباطبایی در *نهایة الحکمة* تبیینی درباره آن دارد. ایشان می‌فرمایند مفهوم «وجود» از «است» (وجود رابط) که در حمل مطرح است، گرفته می‌شود. راه‌های دیگری هم در این بحث طی شده است. یکی از راه‌ها بر اساس تحلیل مذکور شکل می‌گیرد. عقل شهودی در دل مشهود، «تشخص» را نیز می‌یابد. به‌طور کلی، عقل شهودی در هر حیطة‌ای که شهود می‌کند، چه حس ظاهر باشد و چه حس باطن و چه

۱. اشاره کرده‌ایم که شهود قلبی در فلسفه به‌عنوان مقدمه به کار نمی‌آید؛ زیرا همگانی نیست. بنابراین از بحث فعلی بیرون است.

غیر آنها، مفاهیم فلسفی را نیز می‌یابد. بنابراین دیگر آن همه تجشّمات برای تحلیل کیفیت انتزاع مفاهیم فلسفی لزومی ندارد. بنابراین می‌توان از بحث عقل شهودی و روند تبدیل علم حضوری به حصولی، به‌خوبی برای تبیین چگونگی انتزاع مفاهیم کلی، از جمله معقولات ثانی فلسفی بهره برد. به این تحلیل، خواجه‌نصیرالدین طوسی نیز اشاره کرده است. ایشان فرموده است که تصورات کلی از حس ظاهر و حس باطن بدست می‌آید، اما معقولات ثانی فلسفی از حس بدست نمی‌آید و عقل است که این مفاهیم را استنباط می‌کند.^۱ گویند در تصورات، اصالت با حس است. اما تصدیق کار عقل است و در تصدیقات، اصالت با عقل است. در فلسفه اسلامی گفته می‌شود که پایه همه تصورات، حس است. [اما این نکته را درباره معقولات اول بیان می‌کنند.] انتزاع معقولات ثانی فلسفی را کار عقل و استنباط آن می‌دانند. اما مطابق توضیحی که ارائه شد، انتزاع مفاهیم فلسفی نیز از دل شهود عقلی صورت می‌گیرد. پس به نظر ما، در مورد مفاهیم فلسفی نیز اصالت با شهود است.

(۲) نکته بعد این است که عقل، کنش دیگری نیز دارد و آن، فهم اولیات است. اولیات بر پایه تصورات ساخته می‌شوند. صرف تصور اجزای قضیه برای تصدیق بدان کافی است. اما تصور اجزای قضیه از شهود حاصل می‌آید. مبرر تصدیق به اولیات، عقل است. بنابراین فایده دیگر شهود این است که مقدمه تصدیق به اولیات قرار می‌گیرد؛ یعنی تصورات لازم برای تصدیق اولیات را از آن بدست می‌آوریم.

(۳) سومین موضعی که در فلسفه از شهود بهره می‌گیریم، استفاده از مقدمات شهودی است. این تحلیل به‌طور رسمی در کلام فیلسوفان نیامده، اما ایشان در عمل از آن استفاده کرده‌اند. فیلسوفان گاه مقدماتی را در استدلال به کار برده‌اند، که از شهود، به‌ویژه شهود عقلی برگرفته شده است. برای نمونه، در اثبات علم حضوری به نفس، چنین عمل کرده‌اند:

مقدمه اول) من خود را به‌نحو متشخص می‌یابم.

مقدمه دوم) علم حصولی متشخص نیست.

نتیجه) علم من به نفس خود، از نوع علم حصولی و مفهومی نیست.

مقدمه نخست در این استدلال، شهودی است. از این دست مقدمات در فلسفه فراوان استفاده شده و می‌شود. نمونه‌ای دیگر، تثبیت واقعیت خود و واقعیات بیرون از خود، در آغازگاه فلسفه است، که به‌تفصیل از آن بحث کردیم. یا در آغاز بحث اصالت وجود می‌گوییم: از این شیء واحد، دو امر می‌فهمیم: ماهیت و وجود. از آنجاکه شیء در خارج واحد است، یکی از این دو امر باید اصیل باشد. در این استدلال، بر اساس

۱. [نشانی؟]

شهود عقلی بر وحدت خارجی شیء تأکید می‌کنیم و انتزاع دو سنخ مفهوم را از آن، بر هم زننده وحدت آن نمی‌شماریم. آغاز معرفت‌شناسی با اثبات وجود علم حقیقی است. می‌توان علم حقیقی را چنین اثبات کرد: من به خود علم حقیقی دارم؛ [اگر تنها یک مصداق از علم حقیقی هم یافت شود، می‌گوییم علم حقیقی موجود است؛] پس علم حقیقی موجود است. مقدمه [اول] این استدلال بر پایه شهود قرار دارد. نیز در مباحث نفس، از مقدمات شهودی فراوان استفاده شده است.

بنابراین در فلسفه از پایه شهود نیز، علاوه بر پایه عقل [حصولی]، می‌توان بهره برد.

کارگروه دانشیار - مؤسسه فطوت